متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر

امامت و رهبرى در اسلام (10)

دوازده امام در قرآن و سنّت‏

محمدباقر شريعتى سبزوارى‏

در ادامه بحث گذشته بايد افزود كه احاديث متواترى از رسول اكرم (ص) در منابع شيعه و اهل سنّت نقل شده است كه مى‏گويد: خلفاى راستين پيامبر (ص) پس از وى، دوازده نفرند. گرچه برخى از اهل سنّت تفسيرهاى گوناگونى ارائه داده‏اند، ليكن دانشمندان با انصاف اهل سنّت تصريح كرده‏اند كه مقصود، ائمه اثنا عشر از اهل بيت (عليهم السلام) هستند كه على ابن ابى طالب (ع) در رأس آن‏ها قرار دارد.

اكنون يك پرسش اصولى در اين‏جا مطرح مى‏شود و آن اين‏كه با توجه به اهميتى كه امامت و خلافت در اسلام دارد، چرا در قرآن به گونه صريح نامى از دوازده امام به ميان نيامده است تا فصل الخطابى براى مذاهب اسلامى باشد و مسلمانان از اين طريق بتوانند به اتحاد حقيقى دست پيدا كنند.

در پاسخ به اين پرسش، ذكر مقدماتى لازم است:

1 - همه مسائل در قرآن نيامده است‏

بدون ترديد تمام مسائل و احكام اسلامى به صورت ريز و درشت، در قرآن كريم نيامده است و مراد از آيه «لا رطب و لا يابس الا فى كتاب مبين»(1) مقام علم الهى است نه قرآن كريم. و اگر در برخى از روايات هم به لوح محفوظ تفسير شده است، بيان‏گر علم الهى است.

قرآن كريم به مثابه قانون اساسى است و فقط كلياتى از اصول عقايد (توحيد، نبوت و معاد) و احكام عبادى و جزايى فردى، اجتماعى و اخلاقى را مطرح كرده و ساير مقرّرات و احكام عملى و جزايى و مدنى را به سنّت نبوى موكول نموده است، چرا كه به حكم «و ما ينطق عن الهوى \* ان هو الا و حى يوحى \* علمه شديد القوى»،(2) رسول اكرم (ص) از روى هواى نفس سخن نمى‏گويد، گفتار او جز وحى الهى چيزى نيست كه فرشته بس نيرومند به وى تعليم و القا مى‏كند.

مطابق آيه «ما اتيكم الرّسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا»(3) مسلمانان موظف‏اند به اوامر و نواهى حضرت رسول به عنوان دستور الهى عمل كنند، گرچه در قرآن نباشد. به همين دليل سنّت نبوى، حجت شرعى است و براى همه مسلمان‏ها تكليف آور مى‏باشد.

2 - بعضى از رموز قرآن براى ما قابل درك نيست‏

قرآن - همان‏گونه كه از رسول اكرم (ص) نقل شده و نيز به دلايل عقلى - كلام الهى است و از سنخ نوشتار بشرى نمى‏باشد. به همين دليل تفسيرى دارد و تأويلى، باطنى دارد و ظاهرى، عباراتى دارد و اشاراتى، حقايقى دارد و لطايفى،(4) محكماتى دارد و متشابهاتى. بسا رموز همه مسائل در اين كتاب باشد، ولى ما نتوانيم آن را درك كنيم.

فخر رازى در مقدمه تفسيرش درباره سوره حمد مى‏گويد: ممكن است از فوايد و نفائس گران‏سنگ سوره حمد ده‏ها هزار مسئله و حكمت استنباط شود، گرچه حسودان بعيد مى‏شمارند.(5) وى درباره جمله «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» مى‏گويد: مشتمل بر ده‏ها هزار مسئله است.(6)

كلام خدا، مشتمل بر بطون و معانى فراوان و عجايب بسيار است كه به فرموده امام على (ع) به نقل از پيامبر (ص): «القرآن بحر لا يدرك قعره له ظهر و بطن فظاهره حكم و باطنه علم عميق ظاهره انيق و باطنه عميق ... لا تحصى عجائبه و لا تبلى غرائبه؛(7) براى قرآن ظاهرى است و باطنى؛ ظاهرش حكم است و دستور، باطنش علم است و حكمت. صورتش زيبا و نشاطآور و باطنش مانند دريا عميق و ناپيداست. عجايب آن قابل شمارش نيست و غرايبش را پايانى نباشد.»

مولوى مى‏گويد:

حرف قرآن را بدان كه ظاهريست‏

زير ظاهر، باطنى بس قاهريست‏

زير آن باطن يكى بطن سوم‏

كه درو گردد خردها جمله گم‏

بطن چارم از نبى خود كس نديد

جز خداى بى‏نظيرِ بى‏نديد

تو زقرآن اى پسر ظاهر مبين‏

ديو آدم را نبيند جز كه طين‏

ظاهرِ قرآن چو شخص آدمى است‏

كه نقوشش ظاهر و جانش خفى است‏

3 - مراد از تفسير و تأويل‏

تفسير در لغت به معناى كشف و اظهار و پرده‏بردارى است.(8) «اسفر الصبح» يعنى صبح‏گاهان دميد و يا زن پرده از رخسارش افكند.(9)

كلمه تأويل هفده بار در قرآن آمده است و به معناى بازگشت دادن چيزى به هدف اصلى و نهادن آن در مواضع اصلى‏اش مى‏باشد. اگر تفسير، مطابق قواعد ادبى باشد در آن محدوديتى نيست، ولى در تأويل - همان‏گونه كه از آيه «و ما يعلم تأويله الا الله»(10) بر مى‏آيد، محدوديت برقرار است و فقط پيغمبر و ائمه معصومين از تأويلات آيات مطلع مى‏باشند. تفسير، بيان مفاهيم وضع الفاظ است، خواه حقيقت باشد يا مجاز، ولى تأويل باطن معناى لفظ است.(11)

راغب اصفهانى مى‏نويسد: تفسير، اعم از تأويل است و بيش‏ترين كاربردش در الفاظ و مفردات است، اما تأويل بيش‏ترين كاربردش در معانى و جمله است.(12) به همين دليل است كه اجراى احكام الهى گاهى بر اساس تفسير است و گاهى بر پايه تأويل، ليكن عمل به تأويل كار كسانى است كه از علم غيب بهره‏منداند و معصوم از گناه مى‏باشند؛ چنان‏كه در قرآن مجيد مى‏خوانيم: حضرت موسى با حضرت خضر هم‏سفر شد و مشاهده كرد او كارهاى عجيبى انجام مى‏دهد كه با ظواهر شرع نمى‏سازد؛ كشتى مستمندان را سوراخ، ديوار خراب شده را تعمير مى‏كند و نوجوانى را بدون جرم و گناه مى‏كشد. اين كارها براى حضرت موسى تحمل‏ناپذير بود. از اين‏رو آن پيامبر بزرگوار، نخست حكمت كارهايش را بازگو كرد و سپس فرمود: «سأنبئك تأويل ما لم تستطع عليه صبراً؛(13) اين است تأويل كارهايى كه نتوانستى تحمل كنى.»

تعبير بعضى از خواب‏هاى پيچيده نيز از نظر مفهوم، از اين مقوله است؛ يعنى برگردانيدن مضمون ظاهرى رؤيا به مفهوم واقعى آن. قرآن كريم از زبان حضرت يوسف پس از رسيدن به حكومت و خضوع يازده برادرش و آمدن پدر و مادرش، مى‏فرمايد: «يا ابت هذا تأويل رؤياى من قبل؛(14) اين است تأويل رؤيايى كه در كودكى ديدم (يازده ستاره و خورشيد و ماه در برابر من به سجده افتادند).

با توجه به اين مقدمات، اينك در پاسخ پرسش مطرح شده مى‏گوييم: در قرآن كريم به صورت كلى از دوازده امام ياد شده است. وانگهى، آيه ذيل متضمّن قرائن و شواهد كلامى است كه پس از تأمّلات لازم، انسان به مقصود حقيقى آيه دست پيدا مى‏كند. در عين اين‏كه ظاهر آيه نيز درست است: «انّ عدّة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً فى كتاب الله يوم خلق السموات و الارض منها اربعة حُرُم ذلك الدين القيم فلا تظلموا فيهنّ انفسكم؛(15) تحقيقاً تعداد ماه‏هاى سال، دوازده ماه است. اين حقيقت در كتاب خدا و از روزى كه آسمان‏ها و زمين را آفريده چنين بوده است. از اين دوازده ماه، چهار ماه آن حرام است و اين است دين مستقيم و استوار. پس در آن چهار ماه حرام به خويشتن ستم روا مداريد.»

نكته‏ها و قرائنى در آيه مذكور هست كه مى‏تواند خوانندگان و عالمان با انصاف را به يارى فكر و تأمّل، به مقصد اصلى برساند و پاسخى باشد براى پرسش جوانان مسلمان. اين نكات عبارت‏اند از:

يكم: سال در ميان تمام ملت‏ها و پيروان مكتب‏ها، دوازده ماه است و اين، موضوعى بسيار بديهى و روشن است و منكر خردمندى ندارد. از اين رو آوردن ادات تأكيد بر اثبات اين‏كه هر سالى از دوازده ماه تشكيل شده است با حفظ فصاحت و بلاغت آن، تأييدى است بر وجود ماه‏هاى قمرى نه شمسى. در عين حال بايد توجه داشت كه اضافه شدن اين نوع قرائن كلامى، خواننده را به يك معناى باطنى نيز راهنمايى مى‏كند، چرا كه گفته‏اند: «زيادة المبادى تدلّ على زيادة المعانى؛ قيود و قرائن لفظى دليل روشنى است بر افزونى معانى.»

دوم: قيد «عند الله» در آيه به حسب ظاهر، مقابله با «عند الناس» است. شايد سال در نزد همه مردم دنيا دوازده ماه نباشد، گرچه ممكن است قيد مذكور اشاره به قانون خلقت و بيان‏گر سير طبيعى ماه نيز باشد، زيرا ممكن است مردم، سال و ماه‏ها را از نوع قراردادهاى عرفى بدانند و طبق خواسته خود با كمك افكار عمومى تغيير دهند؛ چنان‏كه مسلك پوشالى «بابى» و «بهايى» سال را نوزده ماه دانسته‏اند.

واژه «عند الله» به طور غير مستقيم مى‏خواهد اين‏گونه عقيده‏ها را هم نفى كند تا آن‏چه را كه حقيقت است به اثبات برساند؛ يعنى حركت زمين به گرد خورشيد و ماه و توليد فصول چهارگانه.

سوم: قيد «فى كتاب الله» شامل تورات، انجيل، زبور داود و صحيفه‏هاى ابراهيم خليل و نوح نبى هم مى‏شود و در قرآن محمد نيز آمده است؛ يعنى در تمام كتاب‏هاى آسمانى، اين حقيقت منعكس گرديده كه سال، دوازده ماه دارد و مشعر بر اين است كه ممكن است در غير كتاب‏هاى آسمانى، سال، دوازده ماه قمرى نباشد، در صورتى در كتاب‏هاى آسمانى و اعتقاد ملت‏ها، سال به دوازده ماه تقسيم شده است؛ مانند سال و ماه‏هاى رومى، ايرانى، عربى، اروپايى، چينى و ژاپنى. البته اسامى ماه‏ها در ميان ملت‏ها فرق دارد ولى شمارگان آن‏ها دوازده ماه است. وانگهى، كتاب تكوين را نيز در بر مى‏گيرد، چرا كه در سير و حركت زمين، ماه‏هاى قمرى همواره دوازده بار طلوع و غروب دارد.

چهارم: از همه مهم‏تر، جمله «ذلك الدين القيّم» است كه دوازده ماه را در دينِ استوار و آيين مستقيم قرار داده است. ممكن است گفته شود جزو دين بودن ماه‏ها، به علت اين است كه برخى از ماه‏ها مشتمل بر احكام و تكاليفى خاص است؛ مانند ماه مبارك رمضان كه روزه گرفتن در آن ماه بر مسلمان‏ها واجب مى‏شود و يا ماه ذى الحجّه كه حج خانه خدا بر توانگران فرض مى‏گردد، ولى آيه در مقام بيان اين حقيقت است كه تمام ماه‏هاى دوازده‏گانه جزء دينِ استوار و مستقيم مى‏باشد.

به هر حال، اين برداشت‏ها خيلى دل‏نشين نيست، مضاف بر اين‏كه از فراز «ذلك الدين القيّم» چنين برداشت مى‏گردد كه هر ماهى به نوبه خود بايد جزو دين باشد. علاوه بر اين‏كه مشركان و مكاتب الحادى نيز معتقدند كه سال دوازده ماه دارد، بدون اين‏كه در مذهب شرك ماه‏هاى دوازده‏گانه را دخيل بدانند.

پنجم: اين قسمت از آيه «فلا تظلموا فيهن انفسكم» به حسب ظاهر مى‏خواهد بگويد در ماه‏هاى حرام با ايجاد جنگ و نزاع، به خودتان ظلم مضاعفى روا نداريد. در هر حال ظاهر آيه نيز بر تمام مسلمان‏ها حجت و بر همگان تكليف‏آور است كه در ماه‏هاى حرام جنگ و خون‏ريزى را ترك نمايند، با تمام اين تفسيرها كه به نوبه خود صحيح هستند، بايد گفت آيات قرآن بر خلاف مكتوبات بشرى، تفسيرى دارد و تأويلى، ظاهرى دارد و باطنى و در باطن آن نيز باطنى است و... .

مقتضاى اعجاز هنرى‏

اعجاز هنرى قرآن مجيد ايجاب مى‏كند كه هم تفسير ظاهرى حجّت باشد و هم مفهوم باطن و تأويل‏ها. هر مخاطبى در خور ظرفيت و استعدادى كه دارد مى‏تواند آرا و حقايق مضاعفى را از كتاب الهى بفهمد، به ويژه آن دسته از آياتى كه متضمّن قرائن و علاماتى است كه اجازه عبور از مفهوم ظاهرى را به مفاهيم باطنى با رعايت احتياط و دقت كافى، عنايت مى‏كند.

افزون بر اين، اگر اسامى ائمه در آيات قرآن به گونه صريح ذكر مى‏شد نه تنها موجب وحدت نمى‏گرديد بلكه زمينه تحريف و تغيير قرآن مجيد فراهم مى‏شد، زيرا از سوى منحرفان و فرقه‏هاى مختلف اسلامى اسامى ديگرى جاى‏گزين آن‏ها مى‏شد و در نتيجه بين مسلمانان درباره نسخه‏هاى قرآن اختلافات شديدى پيش مى‏آمد و هر گروهى قرآنى را با اسامى خاص پيشوايان خود به چاپ مى‏رساندند و قرآن از حجيّت و سنديت مى‏افتاد. البته همان‏گونه كه يادآورى شد، در خصوص اين آيه و برخى از آيات ديگر به دليل اهميت معناى باطنى، قيود و قرائنى ذكر شده است كه به وضوح ما را به وجود دوازده امام و خليفه رهنمون مى‏كند.

شايد گفته شود مشتمل بودن سال بر دوازده ماه در ميان تمام انسان‏ها يك اجماع جهانى است و هيچ‏كس در آن ترديد ندارد، از اين‏رو به كار بردن اين همه تأكيدهاى لفظى مثل: «انّ»، «عند الله»، «يوم خلق السموات و الارض» و «فى كتاب الله» ضرورتى نداشت.

بايد گفت كه قطعاً در اين نوع بيان، حكمتى ظاهرى يا باطنى در ميان بوده است. همان‏گونه كه گفته شد، عبارت «منها اربعة حرم» به حسب ظاهر اشاره به ماه‏هاى حرام دارد ولى در مقام تأويل، اشاره به امامان است كه به دلايلى بايد حرمت آن‏ها بيش‏تر پاس داشته شود.

تأويل چهار ماه حرام به چهار امام معصوم‏

در هر صورت اگر آيه فوق به دوازده امام تأويل گردد، تمام تأكيدها مقبوليت و حكمت افزونى پيدا مى‏كند و به مفهوم ظاهرى آيه هم لطمه‏اى وارد نمى‏شود و تأويل نهايى از ماه‏هاى حرام چهارگانه - همان‏گونه كه در احاديث اهل بيت رسيده - عبارت مى‏شود از چهار امامى كه نامشان با على شروع مى‏شود؛ مثل: على ابن ابى طالب (ع)، على بن الحسين، على بن موسى الرضا و على بن محمد الجواد (عليهم السلام).(16) البته ما از حكمت تأكيد بر اين چهار امام معصوم چندان آگاهى نداريم، لكن ممكن است به اين دليل باشد كه مردم و حكومت‏ها براى اين بزرگواران مصايب و مشكلات فراوانى ايجاد كردند و حرمت آنان را پاس نداشتند.

امام على (ع) را از خلافت حذف كردند و پس از احراز خلافت نيز كارشكنى‏هاى بسيارى نمودند. حضرت على بن الحسين (ع) را روز عاشورا با وضع رقت‏بارى به اسارت بردند و پس از غائله كربلا آن حضرت را زندانى و محدود ساختند و حقوق انسانى و اسلامى او را ناديده گرفتند.

على بن موسى الرضا (ع) را هم مأمون به طوس تبعيد كرد و او را به زهر جفا شهيد نمود. امام جواد (ع) را نيز از كودكى محصور و محدود نمودند و در سن 25 سالگى به زهرى كه جعده، همسر خائنش، در كامش ريخت شهيد كردند.

البته اين امور، حكمت واقعى نيست، زيرا ساير امامان نيز گرفتار شكنجه و محدوديت بودند و شايد حكمت خاصى در كار بوده كه ما از آن بى‏اطلاعيم.

از سوى ديگر روايات بسيارى در منابع شيعه و سنّى آمده است كه پيامبر فرمود: هر سنّتى كه در اديان گذشته بوده مو به مو در آيين اسلام هست. از جمله آن‏ها داشتن دوازده وصى مى‏باشد؛ چنان‏كه غيبت و ظهور رهبر و امام نيز از سنّت‏هاى اديان ابراهيمى است كه در اسلام نيز اصل غيبت و ظهور رهبرى وجود دارد.(17)

پيامبران اولوا العزم هر يك دوازده وصى داشته‏اند؛ موسى بن عمران، دوازده نقيب؛ حضرت عيسى، دوازده حوارى؛ ابراهيم و نوح هم هر يك دوازده وصى داشته‏اند. قرآن كريم به صراحت و يا به شكل كنايه، بعضى از آن‏ها را ذكر كرده است: «و قطعنا هم اثنتى عشرة اسباطاً امماً؛(18) قوم موسى را به دوازده گروه منشعب كرديم». در آيه‏اى ديگر مى‏فرمايد: «و لقد اخذ الله ميثاق بنى اسرائيل و بعثنا منهم اثنا عشر نقيباً؛(19) خداوند از بنى اسرائيل پيمان گرفت و دوازده نقيب و بزرگ از ميان آن‏ها برانگيختيم كه هر كدام پيشواى هر گروهى باشند.»

آلوسى، از مفسّران اهل سنّت، در ذيل همين آيه مى‏نويسد: «نقباى بنى اسرائيل، وزيران موسى بودند و سپس به مقام نبوت رسيدند.»(20)

حتى كلمه «اثنتا عشره» در آيه ذيل نيز ظاهرى دارد و تأويلى. در سوره بقره مى‏فرمايد: «فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا؛(21) به موسى گفتيم عصا را بر سنگ بكوبد، تا عصا را زد دوازده چشمه جارى شد». طبيعتاً يك چشمه پر آب به مثابه رودخانه مى‏توانست تمام اقوام بنى اسرائيل را اداره كند. از اين‏رو نجم الدين رازى در تفسير بحر الحقايق در تأويل آيه فوق مى‏گويد: مقصود از آب، چشمه‏هاى حكمت است و كلمه لا اله الا الله نيز از دوازده حرف تشكيل شده است و هر يك از آن حروف، چشمه‏سارى است از علم و حكمت.

اين دوازده حرف در كلمه توحيد و اخلاص كه اساس دين و سرچشمه نقيبان دوازده‏گانه‏اند، ممكن است رمز و اشاره به دوازده امام و خليفه در تمام اديان الهى نيز باشد. در حقايق التفسير ذيل آيه: «فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا قد علم كل اناس مشربهم»(22) از امام صادق نقل شده كه «عين» را به معرفت تأويل مى‏كند و اولين منزل معرفت را توحيد و عبوديت مى‏داند و آن را به موارد ديگر مانند چشمه صداقت و اخلاق سرايت مى‏دهد.(23)

مشابه اين كلام در تأويل آيه: «و بئر معطّله و قصر مَشيد؛(24) نيز آمده است. چاه‏هاى سرگردانى كه صاحبانش نابود و آب‏هايش در زمين فرو رفته و بى مصرف مانده است، نه كسى از آن آب برمى‏دارد و نه تشنه‏اى سيراب مى‏شود. امام صادق (ع) فرمود: مقصود از «قصر مشيد» آن قصرى است كه به دليل عدم مراجعه مردم در حال خرابى است، و منظور از «بئر معطّله» امام صامت و ساكت و راكد است.

در سوره اعراف مى‏فرمايد: «و قطعناهم اثنتى عشر اسباطاً امماً؛(25) قوم موسى را به دوازده گروه منشعب كرديم تا هر سبطى طايفه‏اى باشند». در آيه‏اى ديگر مى‏فرمايد: «و بعثنا منهم اثنا عشر نقيباً؛(26) و دوازده بزرگ مبعوث كرديم تا هر كدام امامى براى گروهى باشند و هر امامى از علم و حكمت، گروه خود را سيراب كنند.»

اگر به آيه: «يوم ندعوا كل اناس بامامهم»(27) توجه كنيم خواهيم فهميد همان امام كه در دنيا امت را هدايت و يا گمراه مى‏سازد همان رهبر اخروى است كه آنان را به بهشت يا جهنم مى‏كشاند (شفاعت رهبرى).

علامه طباطبائى در تفسير كبير الميزان پس از تفسير ظاهرى آيه مى‏فرمايد: در بسيارى از روايات، ماه‏هاى دوازده‏گانه به دوازده امام تأويل گرديده است و مقصود از چهار ماه حرام عبارت است از: چهار امامى كه نامشان با على شروع مى‏شود و مقصود از سنه و سال، شخص رسول اكرم (ص) مى‏باشد.(28)

در خصوص ائمه دين آيات ديگرى نيز هست كه از طرق خاصه و عامه به امامان شيعه تفسير و تأويل گرديده است و فرضاً اگر كسى اشارات و كناياتى را كه درباره ائمه اثنا عشر در قرآن رسيده قبول نداشته باشد از چنگ احاديث نبوى كه از طريق شيعه و اهل‏سنّت به صورت متواتر رسيده است گريزى ندارد. ما بخشى از آن را از باب مشت نمونه خروار ذيلاً مى‏آوريم.

ائمه اثنا عشر در منابع اهل سنّت و شيعه‏

جاى هيچ‏گونه ترديدى نيست كه حضرت رسول اكرم (ص) به گونه متواتر رواياتى مختلفى درباره ائمه اثنا عشر بيان كرده‏اند كه از طريق شيعه و سنّى به ما رسيده است. يكى از مضامين آن روايات اين است كه خلفاى بعد از من دوازده نفرند. اكنون فهرستى از اين نوع احاديث را مى‏آوريم و براى مزيد بصيرت، از هر عنوانى به نمونه‏هايى از طريق منابع اهل سنّت اشاره مى‏كنيم.

الف) دوازده امام و تصريح بر آن‏

مجموعه احاديثى كه به مضمون فوق از سنّى و شيعه رسيده 271 حديث است كه به چند نمونه بسنده مى‏شود:

1 - صحيح بخارى از محمد بن المثنى و او از غندر و به ترتيب از شعبه و عبدالملك نقل كرده است كه گفت: از جابر بن سمره شنيدم كه مى‏گفت: «سمعت النبى (ص) يقول يكون اثنا عشر اميراً فقال كلمة لم اسمعها فقال ابى يقول كلهم من قريش»؛(29) در اين حديث، ائمه اثنا عشر به دوازده امير و رهبر تعبير شده است.

2 - در صحيح ترمذى، جلد 2، ص 45 با سند صحيح، عين اين مضمون نيز آورده شده است.

3 - صحيح مسلم با سند صحيح از جابر بن سمره از پدرش نقل مى‏كند كه پيامبر (ص) مى‏فرمود: «ان هذا الامر لا ينقضى حتى يمضى فيهم اثنا عشر خليفه كلهم من قريش؛(30) قطعاً حاكميت اسلام تمام نمى‏شود مگر اين‏كه دوازده خليفه بر او بگذرد كه تمام آن‏ها از نسل قريش باشند.»

4 - صحيح ابى داود از جابر بن سمره نقل مى‏كند: «سمعت رسول الله يقول: لايزال الدين عزيزاً الى اثنا عشر خليفة فكبر الناس وضجّوا...؛ شنيدم رسول خدا (ص) فرمودند: پيوسته دين اسلام عزيز و سربلند خواهد بود تا دوازده خليفه بر آن حكومت كند، مردم تكبير گفتند و بلند گريستند». پس از تكبير و گريه شوق اصحاب، كلمه‏اى فرمود كه من آن را نشنيدم. از پدرم پرسيدم پيامبر چه فرمود؟ گفت: «كلهم من قريش».(31)

5 - صاحب المستدرك على الصحيحين از عون بن جحيفه از پدرش نقل مى‏كند: «كنت مع عمّى عند النبى فقال لا يزال امر امتى صالحا حتى يمضى اثنا عشر خليفة...كلهم من قريش؛(32) پيوسته امت من شايسته و با كرامت‏اند تا اين‏كه دوازده خليفه بر آنان حكومت نمايند كه تمامشان از تبار قريش مى‏باشند.»

به اين مضمون روايات فراوانى رسيده است كه از مجموع آن‏ها به دست مى‏آيد كه حضرت به صورت قضيه شرطيه فرموده‏اند: در صورتى‏كه ائمه اثنا عشر با اراده مردم بر امت حكومت كنند ملت اسلام پيوسته عزيز و پيروز خواهند بود و اگر آنان حكومت نكنند هرج و مرج پيش خواهد آمد؛ چنان‏كه در حديثى از پيامبر (ص) پرسيدند: «ثم يكون ماذا؟ ثم يكون الهرج». چنان‏كه در بعضى از روايات ديگر به فتنه‏هاى ويرانگرى بعد از رحلت نيز اشاره كرده است.

در صحيح بخارى از طرق مختلف از پيامبر اسلام (ص) نقل شده است كه فرمود: «يرد على يوم القيمه رهط من اصحابى فيجلون عن الحوض فأقول يا ربّ اصحابى فيقول انك لاعلم لك بما احد ثوا بعدك انهم ارتدوا على ادبارهم القهقرى؛(33) در قيامت گروهى از اصحابم به من وارد مى‏شوند، آنان را از حوض كوثر پراكنده و دور مى‏سازند. عرضه مى‏دارم خدايا اين‏ها اصحاب من هستند. مى‏فرمايد: نمى‏دانى بعد از تو چه‏ها كردند؛ آن‏ها مرتد شدند و عقب‏گرد نمودند.»

در صحيح مسلم نيز حديثى از عايشه رسيده است كه گفت: «انى على الحوض انتظر من يرد على منكم من الله ليقتطعنّ دونى رجال؛(34) به خدا سوگند، عده‏اى قاطعانه در قيامت در كنار حوض كوثر از من جدا مى‏شوند. مى‏گويم: خدايا! اين‏ها از امت من و اصحاب من هستند. مى‏فرمايد: نمى‏دانى بعد از تو چه كردند.»

ب) برابر بودن خلفاى پيامبر با نقباى بنى اسرائيل‏

در يك سلسله از روايات آمده است كه خلفاى بعد از پيغمبر به عدد نقباى بنى اسرائيل هستند. در اين باب از طريق شيعه و سنّى مجموعاً چهل حديث رسيده است كه به دو نمونه اكتفا مى‏كنيم:

مستدرك حاكم از مسروق نقل مى‏كند كه شبى در مسجد نشسته بوديم و قرآن مى‏خوانديم. كسى پرسيد: اى ابا عبدالرحمن! آيا از پيامبر (ص) پرسيديد كه چند نفر خليفه بر اين امت حكومت خواهند كرد؟ گفت: آرى، پرسيدم. فرمود: «اثنا عشر عدد نقباء بنى اسرائيل».(35)

عامر بن سعد بن ابى وقّاص مى‏گويد: نامه‏اى را به وسيله غلامم نافع براى جابر بن سمره فرستادم و در آن نوشتم: مرا از آن‏چه از رسول خدا(ص) شنيده‏اى خبر ده. در پاسخ نوشت: روز جمعه بعد از ظهر، از رسول خدا (ص) شنيدم كه فرمود: «لا يزال الدين قائما حتى تقوم الساعه او يكون عليكم اثنا عشره خليفة كلهم من قريش؛(36) پيوسته دين اسلام برقرار است تا قيامت برپا شود و يا دوازده خليفه بر شما حكومت كنند كه تمام آنان از قريش اند.»

ج) قريشى بودن دوازده امام‏

رواياتى (متجاوز از سى روايت) هم از پيامبر اكرم (ص) رسيده است كه مى‏گويد خلفاى اثنا عشر از قريش و تبار هاشم هستند. در اين‏جا به سه نمونه از آن‏ها كه از اهل‏سنّت نقل شده، اشاره مى‏كنيم:

1 - ابن ابى الحديد معتزلى از امام على (ع) نقل مى‏كند كه فرمودند: «ان الائمة من قريش غرسوا فى هذا البطن من هاشم لا تصلح على سواهم و لا تصلح الولاة من غيرهم؛(37) تحقيقاً امامان از نسل قريش در نسل بنى هاشم كاشته شده‏اند و غير آنان صلاحيت امامت را ندارند و هم‏چنين حاكمان از غير بنى هاشم صلاحيت و شايستگى براى خلافت ندارند.»

ابن ابى الحديد مى‏نويسد: گرچه سخن امام على (ع) با اصول معتزله نمى‏سازد ليكن من سخن على را قبول دارم، چرا كه به گونه متواتر ثابت است كه پيامبر در شأن على (ع) فرمودند: «انه مع الحق و ان الحق يدور معه حيث دار؛(38) على، تحقيقاً با حق است، به هر سو بگردد حق هم به همراه او مى‏گردد.»

2 - در صحيح مسلم از رسول اكرم (ص) نقل شده است كه فرمود: «ان الله اصطفى كنانة من اسماعيل و اصطفى قريش من كنانة و اصطفى من قريش بنى‏هاشم و اصطفانى من بنى هاشم؛(39) خداوند كنانه را از نسل اسماعيل برگزيد و قريش را از كنانه و بنى هاشم را از قريش و مرا از بنى هاشم انتخاب كرد.»

3 - در حديثى ديگر از طريق اهل سنّت نقل شده كه فرمود: «ان الله اختار من بنى آدم العرب و اختار من العرب مضر و من المضر قريشاً و من قريش بنى‏هاشم و اختارنى من بنى هاشم؛(40) خداوند عرب را از ميان بچه‏هاى حضرت آدم انتخاب كرد و از عرب، طايفه مضر را و از مضر قريش را و از قريش بنى‏هاشم را و مرا از بنى‏هاشم برگزيد.»

ائمه اثنا عشر كيانند؟

مطابق اين‏گونه روايات كه ائمه اثنا عشر را از قريش و از تبار هاشم مى‏داند مى‏توان حكم كرد كه امامان دوازده‏گانه از اهل بيت و عترت پيامبر (ص) مى‏باشند؛ چنان‏كه شيخ سليمان قندوزى حنفى، از محققان اهل سنّت، در بيان مراد جدى رسول اكرم (ص) از احاديث اثنا عشر مى‏نويسد: مراد و مقصود حضرت رسول از روايات «اثنا عشر»، امامان دوازده‏گانه از اهل بيت آن حضرت مى‏باشد و ممكن نيست آن را حمل بر خلفايى از اصحاب كرد، زيرا عدد آن‏ها كم‏تر از دوازده است. هم‏چنين نمى‏توان بر خلفاى بنى اميه هم حمل كرد، زيرا عددشان بيش‏تر از دوازده است. مضاف بر اين‏كه به دليل ظلم فاحشى كه آن‏ها بر اولاد پيغمبر روا داشتند بعيد است كه رسول اكرم آن‏ها را خليفه خود بشناسد. دليل سوم اين‏كه آنان از بنى هاشم نبودند.

د) ذكر نام اول و آخر امامان‏

يك سلسله احاديث است كه نام اول و آخر امامان در آن ذكر شده است. در اين باب مجموعاً 94 حديث آمده كه به يك نمونه از طريق اهل‏سنّت بسنده مى‏شود.

حافظ ابراهيم جوينى با ذكر سند از عبدالله بن عباس نقل كرده كه پيغمبر فرمود: «ان اوليايى و اوصيائى حجج الله على الخلق بعدى اثنا عشر اولهم اخى و آخرهم ولدى. قيل يا رسول الله! من اخوك؟ قال: على بن ابى طالب. قيل فمن ولدك؟ قال المهدى انه يملأ ها قسطا و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً؛(41) خلفا و اوصياى من و حجت‏هاى خدا بعد از من، دوازده نفر خواهند بود كه اولين آن‏ها برادرم است و آخرين آنان فرزندم. گفته شد يا رسول الله! برادر شما كيست؟ فرمود: على بن ابى طالب. گفته شد: فرزند شما كيست؟ فرمود: مهدى؛ همان كسى كه دنيا را پر از عدل و داد كند، پس از اين‏كه پر از ظلم و جور شده باشد.»

ه) ائمه دين از اهل بيت پيامبرند

رواياتى نيز وجود دارد كه نشان مى‏دهد ائمه دوازده‏گانه از اهل بيت پيامبر (ص) مى‏باشند.

حافظ ابى منصور با سند خود از ابى سعيد خدرى چنين روايت كرده است: «صلى بنا رسول الله صلوة الاولى ثم اقبل بوجهه الكريم علينا يا معاشر اصحابى، انّ مثل اهل بيتى فيكم مثل سفينة نوح و باب حطه بنى اسرائيل فتمسكوا بأهل بيتى، الائمه الراشدين من ذريتى فانكم لن تضلوا ابداً. فقيل يا رسول الله، من الائمه بعدك؟ قال: اثنا عشر من اهل بيتى او قال من عترتى؛(42) پيامبر با ما نماز جماعت اقامه كردند، پس از نماز ظهر روى خود را به ما نمود و فرمود: اى اصحاب من! بدانيد مَثَل اهل بيت من در ميان شما همانند كشتى نوح است، پس به اهل‏بيت من تمسّك نماييد؛ يعنى امامان راشدين از من. اگر به ايشان تمسّك پيدا كنيد قطعاً هرگز گمراه نخواهيد شد.»

مرحوم اربلى مى‏گويد: بر علماى اهل‏سنّت است كه اين دوازده نفر را براى ما مشخص كنند و آنان دو راه بيش‏تر ندارند: يا دوازده تن از غير ائمه شيعه معيّن مى‏كنند كه چنين چيزى امكان ندارد، چرا كه حاكمان امر خلافت از صحابه و بنى‏اميه و بنى عباس بيش از پنجاه تن هستند، يا اقرار و اعتراف كنند كه اخبار وارده در اين باب با وجود تواتر و صحت سند، ضعيف و غير صحيح هستند و از اين‏رو نبايد به آن‏ها اعتماد كرد. در اين صورت، ما از آنان مى‏پذيريم و سپاس‏گزار آن‏ها خواهيم بود، چون در نفى اين روايات، مصالح بزرگ و فوايد بسيارى براى شيعه مترتب است.

و يا ناگزير به قسم سوم ملتزم مى‏شوند و چاره‏اى جز اعتراف به ائمه اثنا عشر (مطابق عقيده شيعه اماميه) ندارند و مذهب زيديه نيز بايد به اين عقيده ملزم باشد، البته اگر انصاف و حق‏طلبى را راه و رسم خود قرار دهند و از عناد و لجاجت دست بردارند، چرا كه اسم و رسم ائمه اثنا عشر براى شيعه مشخص شده، آن هم با روايات روشن كه شك و ترديدى در صدور آن‏ها از رسول اكرم (ص) نيست.

روايات اهل سنّت بر ائمه اثنا عشر تصريح دارند، هر چند كه آنان را عملاً از خلافت بازداشتند و از منصب خدادادى‏شان بركنار كردند، لكن اين امر به عقيده اماميه ضررى نمى‏رساند، چرا كه نشانه مظلوميت امامان شيعه است. بى‏جهت نيست كه حضرت على (ع) فرمود: «و ما على المؤمن من غضاضه فى أن يكون مظلوماً ما لم يكن شاكاً فى دينه...؛(43) براى مؤمن تازگى ندارد از اين‏كه مظلوم واقع شود، مادامى كه در دين شك نكند و به يقين او ضربه‏اى وارد نشود»؛ چنان‏كه عمار بن ياسر در جنگ صفّين گفت: «والله لوضربونا حتى يبلغونا سعفات هجر لعلمنا أنا على الحق و انهم على الباطل؛(44) به خدا قسم، اگر ما را به قدرى بزنند تا به منطقه خرماى هجر برانند و عقب‏نشينى كنيم، هر آينه يقين خواهيم داشت كه بر حق هستيم و معاويه و اصحابش بر باطل‏اند.»

خطيب خوارزمى با ذكر سند، از ابوسفيان راعى (از صحابه و خدمه رسول خدا) اين روايت را نقل مى‏كند كه خداوند متعال در شب معراج به من فرمود: «يا محمد انى خلقتك و علياً و فاطمه و الحسن و الحسين و الائمة من ولد الحسين من شبح نورى و عرضت ولايتكم على اهل السموات و الارض فمن قبلها كان عندى من المؤمنين و من جحدها كان عندى من الكافرين؛(45) اى محمد، من تو را و على و فاطمه و حسن و حسين و امامان از فرزندان حسين را از لمحه‏اى از نور خود آفريدم و آن‏گاه ولايت شما را بر اهل آسمان‏ها و زمين‏ها عرضه داشتم. پس كسى كه پذيرفت، نزد من از مؤمنان به حساب آمد و كسى كه انكار كرد، در شمار كافران قرار گرفت». سپس فرمود: يا محمد! دوست دارى آن‏ها را ببينى؟ گفتم: بلى، پروردگارا. فرمود: به سوى عرش نگاه كن. پس نگريستم و على و فاطمه و حسن و حسين و على بن حسين و محمد بن على و على بن محمد و حسن بن على و حضرت مهدى را ديدم كه هم‏چون اختران درخشنده در موجى از نور ايستاده‏اند.

از مورّخ معروف، غياث الدين خواندمير و او از جابربن يزيد جعفى و او از جابر بن عبد الله انصارى خزرجى نقل شده است كه گفت: از جابر شنيدم كه مى‏گفت: هنگامى كه خداوند آيه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم»(46) را بر پيامبرش نازل كرد، گفتم: يا رسول الله! خدا و رسولش را شناختيم. اكنون مى‏خواهيم بدانيم كه مراد از اولى الامر كيانند كه خداوند اطاعتش را با اطاعت شما مقرون ساخته است؟ پيامبر (ص) فرمود: اى جابر! آن‏ها خلفا و جانشينان بعد از من هستند. نخستين آنان على است، پس از او حسن و حسين و على بن حسين و محمد بن على كه در تورات به باقر معرفى شده و به زودى او را درك مى‏كنى، سلام مرا به او برسان. آنان يكى پس از ديگرى امام واجب الطاعه خواهند بود و سپس هم‏نام و هم كنيه من حجت خدا كه زمين را به دستش بگشايد و او چنان از بين شيعيان خود غايب و پنهان گردد كه كسى در عقيده به امامتش ثابت نماند جز آنان كه خداوند قلبشان را به نور ايمان آزموده است.(47)

و) ذكر نام دوازده امام‏

در منابع سنّى و شيعه در اين باب پنجاه حديث رسيده است كه به يك نمونه اكتفا مى‏كنيم:

در كتاب فرائد السمطين از مجاهد و ابن عباس حديثى نقل شده است كه به ترجمه آن مى‏پردازيم:

يك نفر يهودى به نام «مغتل» به حضور پيامبر (ص) آمد و عرضه داشت: يا محمد! پرسش هايى دارم و همواره در حافظه خود نگه داشته‏ام تا فرصتى پيش آيد و از شما بپرسم، در صورتى‏كه پاسخ آن‏ها را دريافت كنم مسلمان مى‏شوم. حضرت فرمودند: پرسش‏هايت را مطرح كن اى ابا عماره. عرض كرد: يا محمد! خدا را براى من توصيف كن؟

رسول خدا (ص) فرمود: خدا را نتوان توصيف كرد جز آن‏كه خودش توصيف كرده است، چگونه ما مى‏توانيم خداى متعال را توصيف كنيم در صورتى كه او خالق هستى است و براى صفاتش نهايتى نيست و عقل‏ها از ادراك او عاجزند و اوهام از رسيدن به او ناتوان مى‏باشند و خطورات از تحديد و تعريف او و چشم‏ها از احاطه بر آن ناتوانند. خدا عالى‏تر و بالاتر از آن است كه توصيف كنندگان بتوانند وصف او را بازگو سازند. حضرت حق در نهايت نزديكى دور است و در نهايت دورى نزديك. او آفريننده كيفيت‏ها و به وجود آورنده زمان و مكان است. گفته نمى‏شود كجاست و در چه جايگاهى مى‏باشد، او از هر كيفيتى رهاست. او احد و صمد است و عقل توصيف كنندگان به او نرسد و توصيف او به «لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً احد» است.

مرد يهودى گفت: تصديق مى‏كنم كلامت را و راست گفتى يا محمد، اگر او احد است و شبيه ندارد يك انسان هم مى‏تواند واحد باشد و به مانند او احدى نباشد.

فرمودند: خداوند، واحد است؛ يعنى يكتاست و براى او جزئى نيست. بسيط است و مركب نيست؛ ولى انسان، واحدى است دوگانه و از روح و جسم تركيب شده است.

عرض كرد: مى‏پذيرم. اكنون از وصى و جانشين خودت بگو كه كيست؟ چرا كه پيغمبران اولواالعزم وصى و خليفه داشته‏اند و پيامبر ما يوشع بن نون را وصى خود گردانيد.

پيغمبر (ص) فرمود: وصى من على بن ابى طالب است و پس از وى دو سبط من حسن و حسين مى‏باشند و پس از آن نه تن از امامان از صلب حسين خواهند بود.

يهودى عرض كرد: يا محمد! نام و مشخصات آن‏ها را برايم بيان كن؟ فرمود: بعد از حسين پسرش على است و بعد از او فرزندش محمد و سپس فرزندش جعفر و بعد از او فرزندش موسى و بعد از وى فرزندش على و بعد از او فرزندش محمد و پس از وى فرزندش على و بعد از او فرزندش محمد و بعد از او فرزندش على و پس از او فرزندش حسن و پس از او فرزندنش مهدى است؛ اين‏ها هستند امامان دوازده گانه.

يهودى گفت: بفرماييد تا بدانم على و حسن و حسين مرگشان چگونه است؟ فرمود: امام على با شمشيرى كه بر فرقش زده مى‏شود كشته مى‏شود و حسن به زهر جفا و حسين سرش از بدنش جدا مى‏گردد.

يهودى پرسيد: جاى‏گاه آنان كجاست؟ فرمودند: در بهشت در مقام من هستند.

يهودى فرياد زد: شهادت مى‏دهم به لا اله الا الله و انك رسول الله و شهادت مى‏دهم كه آنان بعد از شما اوصياى شمايند و من در كتاب‏هاى پيشين و در آن‏چه موسى با ما عهد كرده بود يافتم كه در آخر الزمان پيغمبرى خواهد آمد كه به او احمد و محمد گفته مى‏شود و او خاتم همه انبياست و بعد از وى پيامبرى نيست و نخواهد آمد و پس از او اوصيايش دوازده نفرند. اول آن‏ها پسر عمّ و شوهر دختر اوست و دوم و سوم، دو برادرند از فرزندان پيغمبر، اولى را به وسيله شمشير مى‏كشند و دومى را به وسيله زهر و سومى را با عده‏اى از اهل‏بيتش با لب تشنه در غربت شهيد مى‏كنند... نُه نفر از اوصياى پيغمبر اسلام از فرزندان سومى هستند. اوصياى پيامبر به عدد اسباط بنى اسرائيل مى‏باشند كه دوازده نفرند.

پيغمبر فرمودند: آيا اسباط را مى‏شناسى؟

عرض كرد: بله. اول از اسباط، لاوى بن برخيا است، و هم او بود كه شريعت خويش را پس از فرسوده شدن، ظاهر ساخت و با قرطيساى - قرشيطا - پادشاه جنگيد تا او را كشت. سپس پيغمبر فرمود: در امت من همان واقع خواهد شد كه در بنى اسرائيل رخ داد. و امام دوازدهم از فرزندان من غيبت مى‏كند و ديده نمى‏شود و روزى ظاهر خواهد شد كه از اسلام جز اسمى باقى نمانده باشد و از قرآن و كلام خدا نماند مگر رسمى. در اين موقعيت است كه خداى متعال اذن ظهور مى‏دهد تا او اسلام را تجديد نمايد. خوشا به حال آنان كه او را دوست داشته باشند و از وى پيروى نمايند و بدا به حال دشمنان و مخالفان وى و خوش به حال آنان كه از وى راهنمايى بجويند.(48)

پرسش‏هاى متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر

لطفاً با توجه به متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر، گزينه‏هاى صحيح را انتخاب كرده و در پاسخ‏نامه مربوط (صفحه ) علامت بزنيد.

1 - چه كسانى تصريح كرده‏اند كه ائمه اثنا عشر از اهل بيت هستند و على بن ابى طالب (ع) در رأس آن‏ها قرار دارد؟

الف - تمام علماى اهل سنّت.

ب - همه مفسّران اهل سنّت.

ج - صحابه رسول خدا (ص) در ميان اهل سنّت.

د - دانشمندان با انصاف اهل سنّت.

2 - آيه «لا رطب و لا يابس الا فى كتاب مبين» بيان‏گر چيست؟

الف - آمدن احكام ريز و درشت اسلام در قرآن.

ب - مقام علم الهى و لوح محفوظ.

ج - قانون اساسى بودن قرآن كريم و ذكر احكام جزيى و كلّى عبادى و جزايى در قرآن.

د - ارتباط قرآن كريم با مقام علم الهى و تبيين جزئيات و كليات در اين كتاب.

3 - كدام‏يك از مناصب و مقامات زير به علم غيب و عصمت نيازمند است؟

الف - تفسير قرآن.

ب - اجراى احكام الهى.

ج - بازگشت دادن چيزى به هدف اصلى.

د - بيان مفاهيم وضع الفاظ.

4 - كدام‏يك از مضامين آيات قرآن، براى بندگان حجت است؟

الف - مفهوم باطنى آيات قرآن.

ب - آياتى كه در آن اجازه عبور از مفاهيم ظاهرى به مفاهيم باطنى داده شده است.

ج - تفسير ظاهرى آيات قرآن.

د - هر سه گزينه.

5 - چه عاملى سبب ذكر نشدن نام دوازده امام در قرآن كريم است؟

الف - كفايت توصيه‏هاى پيامبر اكرم (ص).

ب - جلوگيرى از ايجاد تحريف و اختلاف.

ج - اجابت دعاى پيامبر و مسلمانان.

د - اهميت معانى ظاهرى آيات قرآن.

6 - كدام گزينه صحيح است؟

الف - تفسير در لغت به معناى بازگشت دادن چيزى به هدف اصلى آن است.

ب - تأويل چهار ماه به چهار امام معصوم، مشكل ساز نخواهد بود.

ج - تأويل، فقط در ارتباط با آيات قرآن كاربرد دارد.

د - اگر آيه 36 سوره برائت بر دوازده امام تأويل شود به مفهوم ظاهرى آن لطمه وارد مى‏گردد.

7 - چه كسى مى‏گويد: سنّت‏هاى اديان گذشته دقيقاً در آيين اسلام نيز وجود دارد؟

الف - حضرت على (ع).

ب - پيامبران اولوا العزم.

ج - نقباى بنى اسرائيل.

د - پيامبر اكرم (ص).

8 - با توجه به روايات اهل سنّت از پيغمبر اكرم (ص)، چه چيزى مايه عزت و پيروزى مسلمانان معرفى شده است؟

الف - ورود بر حوض كوثر.

ب - شب زنده‏دارى.

ج - پرهيز از فتنه و تفرقه.

د - امامت امامان شيعه.

9 - به نظر شيخ سليمان قندوزى، مراد جدّى رسول اكرم (ص) از احاديث اثنا عشر چه چيزى است؟

الف - خلفاى بنى اميه.

ب - صحابه‏اى كه به خلافت رسيدند.

ج - امامان از اهل بيت.

د - صحابه پيامبر و اولاد آن حضرت.

10 - چه كسى اين سخن اميرالمؤمنين را پذيرفته است كه فرمود: «غير بنى هاشم، صلاحيت خلافت ندارند؟»

الف - عامر بن سعد.

ب - جابر بن سمره.

ج - ابن ابى الحديد.

د - حاكم نيشابورى.

11 - خلفاى رسول خدا (ص) تا دوره بنى عباس چند نفر بودند؟

الف - كم‏تر از 12 نفر.

ب - حدود 24 نفر.

ج - بيش از 50 نفر.

د - كم‏تر از 40 نفر.

12 - اين سخن از كيست؟ «كسى كه [ولايت شما را] پذيرفت نزد من از مؤمنان به حساب آمد و كسى كه انكار كرد، در شمار كافران قرار گرفت».

الف - خداوند متعال.

ب - رسول خدا (ص).

ج - امام على (ع).

د - يكى از صحابه.

13 - كدام گزينه صحيح نيست؟

الف - حضرت على (ع) فرمود: براى مؤمن تازگى ندارد از اين‏كه مظلوم واقع شود، مادامى كه در دين شك نكند.

ب - پيامبر اكرم (ص) فرمود: خداوند، اسماعيل را از نسل كنانه و كنانه را از قريش و مرا از بنى هاشم انتخاب كرد.

ج - بيش از سى روايت از پيامبر (ص) رسيده كه مى‏گويد: خلفاى اثنا عشر از قريش هستند.

د - حدود چهل حديث از طريق شيعه و سنّى رسيده كه خلفاى بعد از پيامبر (ص) را به عدد نقباى بنى اسرائيل مى‏داند.

14 - منظور از واحد بودن خدا چيست؟

الف - يعنى قابل توصيف نيست.

ب - يكتاست و اجزايى دارد كه همه به يگانگى منتهى مى‏شوند.

ج - در عين اين‏كه مركّب است يگانه است.

د - بسيط است و مركّب نيست.

15 - منظور از قيد «كتاب الله» در آيه 36 سوره برائت چيست؟

الف - لوح محفوظ.

ب - علم الهى.

ج - تمام كتاب‏هاى آسمانى.

د - كتاب تكوين.

پي نوشت ها:

1) انعام (6) آيه 59.

2) نجم (52) آيه 5 - 3.

3) حشر (59) آيه 7.

4) كنز العمال، ج 1، ص 2461.

5) تفسير الكبير، ج 1، مقدمه، ص 3.

6) همان، ص 4 و نهج البلاغه، خطبه 18.

7) بحار الانوار، ج 92، ص 17 و ج 77، ص 134؛ كنز العمال، ج 7، ص 402.

8) ابن منظور، لسان العرب، ج 6، ص 36، ماده فسّر.

9) صحاح اللغة، ماده سفر.

10) آل عمران (3) آيه 7.

11) سيوطى، الاتقان، ج 4، ص 193.

12) مفردات راغب، كلمه فسّر.

13) كهف (18) آيه 78.

14) يوسف (12) آيه 100.

15) برائت (9) آيه 36.

16) تفسير نور الثقلين، ج 2، ص 187؛ تفسير برهان، ج 1، ص 404؛ الهداية الكبرى، ص 377.

17) طبرانى، المعجم الكبير، ج 4، ص 204؛ جلال‏الدين سيوطى، الجامع الصغير، ج 2، ص 444.

18) اعراف (7) آيه 160 و مائده (5) آيه 12.

19) مائده (5) آيه 12.

20) روح المعانى، ج 6، ص 78.

21) بقره (2) آيه 60.

22) همان.

23) حقايق التفسير، ج 1، ص 246.

24) حج (22) آيه 45.

25) اعراف‏7) آيه 16.

26) مائده (5) آيه 12.

27) هر گروهى به پيشواى خودشان در قيامت خوانده مى‏شود.

28) الميزان، ج 9، ص 273.

29) صحيح بخارى، ج 4، كتاب الاحكام، ص 175.

30) صحيح مسلم، ج 2، كتاب الاماره فى باب الناس، ص 191.

31) صحيح ابو داود، ج 2، كتاب المهدى، ص 207.

32) المستدرك على الصحيحين، كتاب معرفة الصحابه، ج 3، ص 618.

33) صحيح بخارى، ج 18، ص 148.

34) نهج البلاغه، خطبه 144.

35) مسند احمد حنبل، ج 4، ص 501.

36) مسند ابى يعلى، ج 13، ص 456.

37) حاكم نيشابورى، المستدرك على الصحيحين، ج 4، ص 73.

38) شرح نهج‏البلاغه ابن ابى الحديد، ج 2، ص 287.

39) صحيح مسلم، ج 7، ص 58.

40) حاكم نيشابورى، المستدرك على الصحيحين، ج 4، ص 73.

41) ينابيع الموده، ص 443.

42) همان، ص 442 - 440.

43) الصوارم المحرقه تسترى، ص 95.

44) كشف الغمّه، ج 2، ص 146 و 148.

45) فرائد السمطين جوينى، ج 2، ص 319؛ قندوزى، ينابيع الموده، ج 3، باب 93، ص 160.

46) نساء (4) آيه 59.

47) حبيب السير، ج 2، ص 13 و 104.

48) قندوزى، ينابيع الموده، ص 440 - 442؛ فرائد السمطين جوينى، ج 2، ص 133 و 134.